

از آن همه دیروز / بازخوانی تاریخ

راوی تاریخ تصوف در ایران



عبدالحسین زرین کوب ۲۷ اسفند سال ۱۳۰۱ در بروجرد متولد شد. پس از پایان دبیرستان مدتی به تدریس در مدارس خرم‌آباد و بروجرد پرداخت. در همین دوره، نخستین کتاب او به نام تاریخ تطور شعر و شاعری در ایران منتشر شد.

سال ۱۳۳۴ از رساله دکتری خود در رشته زبان و ادبیات فارسی به عنوان تقدال‌شعر، تاریخ و اصول آن که زیرنظر بدیع الزمان فروزفرنر تألیف شده‌بود، با موفقیت دفاع کرد. سال ۱۳۳۰ در کنار عده‌ای از فضلالی عصر، همچون محمد معین، پرویز ناتل خانلری، و عباس زریاب خویی برای مشارکت در طرح ترجمه مقالات دائرةالمعارف اسلام دعوت شد.

از سال ۱۳۳۵ با رتبه دانشیاری کار خود را در دانشگاه تهران آغاز کرد و عهده‌دار تدریس تاریخ اسلام،

تاریخ ادیان، تاریخ کلام و تاریخ تصوف در دانشکده‌های ادبیات و الهیات شد. از سال ۱۳۴۱ به‌بعد،

در دانشگاه‌های آکسفورد، سوربن، هند و پاکستان و در سال‌های ۱۳۴۷ تا سال ۱۳۴۹ در آمریکا

به‌عنوان استاد میهمان در دانشگاه‌های کالیفرنیا و پرینستون به تدریس پرداخت.

یکی از مشهورترین آثارش کتاب «دو قرن سکوت» است که در آن به حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلام از حمله عرب تا ظهور دولت طاهریان پرداخته است. آثار او به‌عنوان مرجع عمده در مطالعات تصوف و مولوی‌شناسی شناخته می‌شود. از جمله آثارش می‌توان به این عناوین اشاره کرد: با کاروان حله، شعری دروغ شعری نقاب، از کوچه‌رندان، سزّ نی، پله پله تا ملاقات خدا، آشنایی با نقد ادبی، دیدار با کعبه جان، نامورنامه در باره شاهنامه فردوسی، ارزش میراث صوفیه … و زنده‌یاد زرین کوب سرانجام ۲۴ شهریور ۱۳۷۸ درگذشت.

خودزنی / محیط‌زیست

در نسبت زباله‌های شهری و ایادی استکبار

آرش خوزستانی - یعنی به من فحش چارواداری بدهند، گوشه خیابان خفتم‌کنند و تا می‌خورم کتک بزنند، همین طور بی‌خود و بی‌جهت هر روز چار چرخ ماشینم را بنجر کنند اما جلو رویم بگویند: وایااااا! تو رو خدا دیدی تو این سیریلای کرم‌ای نشون می‌ده خیابوناشون چقدر تمیزن؟؟؟؟؟

یعنی این حرف را وقتی می‌شنوم انگار کاکلم را آتش زده باشند، عین ترقه بالا و پایین می‌پرَم و توی سر خودم می‌زنم که آخری انصاف‌ها، نامردها، ای انسان‌های دوستدار پاکیزگی!!!
خب آنجا مردم فرق سطل زباله را با معابر عمومی می‌دانند، وقتی ما مردم فرهیخته باهوش بی‌نظیر هنوز که هنوز است شیشه ماشین مان را- هر جا که باشیم-پایین می‌آوریم و آشغال‌هایمان را- هر چه که باشد- با دستی گشاده به اطراف می‌پراکنیم، وقتی پیاده‌روها و جوب‌هایمان پر است از بطری خالی آب‌معدنی و قوطی نوشابه و ته‌سیگار … چرا باید انتظار داشته باشیم خیابان‌هایمان برق بزنند؟

این آشغال‌ها را که ایادی استکبار نمی‌آورند توی کوچه و خیابان‌های ما پخش کنند. اینکه دیگر حاصل ته‌اجم فرهنگی نیست، کار خودمان است، از ماست که بر ماست. خیر سرمان مسلمانیم، شیعه‌ایم، بعد از اعیاد مذهبی یا در ایام عزاداری در جای جای وطن عزیزمان، چه بر سر خیابان‌ها و محله‌ها مان می‌آوریم؟ همچون قومی نخورده و ندیده برای غذا و شربت نذری گرفتن از سر و کول هم بالا می‌رویم، لازم باشد کتک کاری هم می‌کنیم، به مقصود که رسیدیم ظرف خالی غذا و شربت را هم گوشه‌ای پرت می‌کنیم و می‌رویم، خجالت هم نمی‌کشیم از اسم آن گرانقدری که غذا و شربت نذری را به نام او به دستمان رسانده‌اند. نمی‌دانم چطور است که وقت نظر دادن که می‌شود پایمان را می‌اندازیم روی پا و با حسرتی باورنکردنی آه می‌کشیم که خیابان‌های فلان کشور چقدر تمیز است اما….

مرد و مرده‌ان امروز از محل کار یا خانه که بیرون زدید، تنها به اندازه صد قدم پیاده‌روی کنید و تعداد ته‌سیگارهایی را که روی زمین ریخته بشمارید. همه این روضه‌ها را خواندم که از هم‌وطنان عزیز و غیورم خواش کنم هر کار می‌کنید و هر آشغالی که روی زمین می‌ریزید، به درک! بریزید. بریزید و برروید در میهمانی‌های دور همی از تمیزی خیابان‌های کشورهای دیگر داد سخن بدهید، اما تو را به خدا اگر بدون توجه به حال دیگر عابران پیاده در معابر عمومی سیگار می‌کشید، لاف‌تل ته سیگارزتان را توی پیاده‌رو نریزید. این پرنده‌های بدبخت چه گناهی کرده‌اند که باید یاسوز سیگار کشیدن ما شوند؟ خانه و زندگی که برایشان نگذاشته‌ایم. همین طور درخت و باغ و راغ است که قطع می‌کنیم و به جایش آجر و سیمان سوار می‌کنیم، حالا هم که این طفل معصوم‌ها به طمع دانه می‌آیند پایین و ته‌سیگارهای ما را با غذا اشتباه می‌گیرند و به منقار می‌گیرند و می‌خورند و می‌میرند. می‌دانم این خیر برایتان تازگی ندارد اما لطف کنید، محبت کنید زندگی پرنده‌ها را از آنها نگیرید. تمیزی کوچه و خیابان پیشکش!



فارسی را پاس بداریم

«بو» را نمی توان انتقال داد!

حافظ علیه‌الرحمه فرموده است:

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود

زنهار از این بیابان وین راه بی‌نیهایت

زبان حال بنده در مواجهه با سیل غلط‌نویسی در زبان فارسی همین بیت خواجه شیراز است.

حقیقتا به وحشت افتاده‌ام. پیش از این هم گفته‌ام که غلط‌نویسی شایع شده است و همچون آتشی در نیستان زبان فارسی افتاده و مشغول سوزاندن تر و خشک با هم است. برای مثال دیروز در نوشته دوست بزرگواری که بنا به دلایلی منتشر را به من سپرده بود، خواندم: «یکی کردن فضاهای بهداشتی علاوه بر دادن کیفیت بهتر و همچنین ممانعت از انتقال بو و آلودگی به واحدهای تجاری، فضای مفید بیشتری را در اختیار واحدها قرار می‌دهد». با نهایت احترام به آن دوست بزرگوار که از قضا معماری زبردست است و در رشته خود صاحب علم و دانش کافی و وافی است، باید عرض کنم آنچه نوشته تماماً غلط است. بنده فعلا

نان داغ کباب داغ / تازه‌های نشر

پایان تو پایان جهان نیست، مترسک!

گزیده شعر عبدالجبار کاکایی با عنوان «تاوان کلمات» منتشر شد

عبدالجبار کاکایی حتی پیش از دل دادن به ترانه‌ها و سخن گفتن بی‌برده و پیرایه با زبان عامیانه مردم روزگارش، شاعری برخاسته از بطن خواست اجتماعی جامعه‌اش بوده است. شاعری که بدون توجه به رنگ و لعاب‌های شاعرانه‌نموده در زمانه زیست خود هم صدا و هم‌نوا با مخاطبش و به یاد آشنایی که از آن‌دور افتاده‌اند و به یاد آرمان‌شهر آنها شعر گفته و برایشان با کلمات آهنگی موزون ساخته است. «تاوان کلمات» از این منظر مجموعه شعری مهم و قابل اعتنا به شمار می‌رود که گزیده‌ای است از تمام این دوران از زندگی او؛ گزیده‌ای از تمامی اشعاری که وی از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی تا چند سال اخیر آن را سروده است که در موخره و در بخشی تازه با مجموعه‌ای از تازه‌سروده‌های او نیز همراه شده است. شعر کاکایی به ادعان او در این گزیده، شعری است اجتماعی که این موضوع به ویژه در غزلیات او بیشتر از سایر قالب‌ها نمود دارد. شعری است که تنها خودش را وامدار و آرزومند برای مردم سرزمینش می‌بیند؛ نه وامدار جریان و جناح و خوش آمدسیاسی عده‌ای است و نه به دنبال سانتی‌مانتالیسم بیانی و جست‌وجو کردن در بازی‌های فرمی و روایی. کاکایی در این اشعار به روشنی نشان داده که سعی دارد در شاعرانگی‌های خودش به سنت‌های کلاسیک غزل مدرن ایران که در سال‌های ابتدایی انقلاب توسط سید حسن حسینی و قیصر امین‌پور تجربه شده است وفادار باشد و آنها را برای مخاطبش زرمه کند. کاکایی در شعر خود از تجربه‌هایی سخن به میان می‌آورد که آرمان‌وازیی مردم خود به شمار می‌روند، از کلماتی که مردمش همواره به سادترین شکل ممکن در ناخودآگاه روزمره خود مرورشان می‌کنند و گاهی نیز یادآور حسرت‌های همیشگی آنهایند. با این وجود غزل او آنچنان که خودش نیز بر آن صحنه می‌گذارد در سال‌های اخیر و بیشتر از گذشته لحنی صریح پیدا کرده است و در عین حال سعی کرده گفتاری طبیعی‌تر با زبان داشته باشد و شاید در پی داشتن چنین زبانی است که او و شعرش بیشتر از همه دوران هاد عصر کنونی و در میان تمامی عصیبت‌های

گردش روزگار برعکس است



اگر آزادی دست ندهد / در گوشه‌ی هواخوری زندان / برای زندانیان خواهیم گفت: / فقط به اندازه‌ی خیال آزادید... (مسعود کیمیایی)
طرح: میخائیل زلاتکوفسکی (روسیه)، دکترای فیزیک هسته‌ای و بهترین کارتون‌نویست جهان در سال ۱۹۹۴

با کاروان حله / اخبار هنر

لطفاً لبخند بزنید

کامبیز درمبختش برای نخستین بار مجموعه‌ای از عکس‌هایش را به نمایش می‌گذارد. این کاریکاتوربست در گفت‌وگو با خبرنگار بخش تجسمی ایستاد باره برپایی نخستین نمایشگاه عکس‌هایش با عنوان «لطفاً لبخند بزنید» اظهار کرد: ۳۰ کاریکاتور، ۳۴ فریم عکس و تعدادی از آثار آرت‌ورک (عکس نقاشی) در این نمایشگاه روی دیوار گالری می‌رود. این نمایشگاه در واقع مجموعه‌ای از سه نمایشگاه است که

در آن، مجموعه‌ای از آثار من در حوزه‌های مختلف و با موضوع مشترک عکاسی به‌نمایش گذاشته می‌شود. او ادامه داد: تم اصلی نمایشگاه «لطفاً لبخند بزنید» عکاسی است. در این نمایشگاه برای اولین بار عکس‌هایم را به‌نمایش می‌گذارم. عکس-نقاشی‌ها هم همان تم عکاسی را دارند و مثل نقاشی کار شده‌اند و بعضی از آنها روی بوم قرار گرفته است. وی همچنین بیان کرد: بخشی از عکس‌های این نمایشگاه در ایران و بخشی دیگر در خارج از کشور عکاسی شده‌اند. این عکس‌ها از نظر زیبایی، فرم و کمپوزیسیون، حالتی مانند نقاشی دارند و بهتر است توضیحی درباره آنها داده نشود و مخاطبان خودشان با آثار مواجه شوند. درمبختش در پاسخ به این پرسش که چرا تصمیم به نمایش عکس‌هایش گرفته است، گفت: وقتی متربالی در دست داریم، اگر تصویر را خوب بشناسیم و تصویری فکر کنیم، ایده‌ها و فکرها در هر هنری از نقاشی و مجسمه گرفته تا عکس، نمود پیدا می‌کنند. نمایشگاه «لطفاً لبخند بزنید» از ۲۷ شهریور تا ۱۲ مهرماه از ساعت ۱۶ تا ۲۰ در گالری «راه ابریشم» میزبان علاقه‌مندان خواهد بود. این گالری روزهای شبته تعطیل است.

سوت پایان

از دیده ز رفتن تو خون می‌آید
بر چهره سرشک لاله‌گون می‌آید
بشتاب که بی‌تو جان ز غمخانه تن
اینک به وداع تو برون می‌آید
(وحشی بافقی، قرن دهم، رباعیات)

رایج در ساخت اجتماعی پیرامون شاعر، مخاطبانی دارد که با آن ارتباط برقرار می‌کنند. شعر او شعری است که در آن مخاطب حس می‌کند بیشتر از هر موضوعی شاعر به خاطر اوست که دست به سرایش شعر زده است و در پی همین مسأله با آن همذات‌پنداری می‌کند.

تاوان کلمات مجموعه شعری است که ذائقه‌های متفاوت و متعددی را سیراب می‌کند. مجموعه شعری که هم دینی است و هم اجتماعی و در عین حال به لطیف‌ترین شکل ممکن شعری است مردمی. در یکی از غزل‌های این مجموعه می‌خوانیم:

حاجت به اشارات و زبان نیست، مترسک

پیدا است که در جسم تو جان نیست، مترسک

با باد به رقص آمده پیراهنت، اما

در عمق وجودت هیجان نیست، مترسک

شب پای زمینی و زمین سفره خالی ست

این بی‌هنری، نام و نشان نیست، مترسک

تا صبح در این مزرعه تاراج ملخ بود

چشمان تو حتی نگران نیست، مترسک

پیش از تو و بعد از تو زمان سطر بلندی ست

پایان تو پایان جهان نیست، مترسک

این مزرعه آلوده کفتار و کلاغ است

بیدارشو از خواب! زمان نیست، مترسک

نمایشی که مخاطب را به تخیل وا می‌دارد



نمایش «یکشنبه» نوشته ژان میشل ریب‌ب به کارگردانی امیددوستی به تازگی اجرای خود را در مرکز آفرینش‌های منشور هنر (سالن استاد فنی‌زاده) آغاز کرده است. کارگردان این نمایش در رابطه با انتخاب این متن برای اجرا به خبرنگار تئاتر هنر آنلاین گفت: یکی از دلایلی که من را ترغیب کرد این اثر را برای اجرا انتخاب کنم و چه فائتزی آن بود که امکان تخیل را برای مخاطب فراهم می‌کند. او در رابطه با مضمون

نمایش ادامه داد: یکشنبه داستان یک خانواده سه نفره (پدر، مادر و دختر) است که در یکی از شهرستان‌های فرانسه زندگی می‌کنند. در این اجرا داستان از جایی آغاز می‌شود که در یک صبح یکشنبه به ناگهان خودکاری عظیم در سالن خانه این خانواده پیدا می‌شود و اتفاقاتی را رقم می‌زند. دوستی در رابطه میزان وفاداری به متن نمایش در اجرا نیز خاطر نشان کرد: اجرا با متن کاملاً متفاوت است. اگر می‌خواستیم وفادارانه به متن پیش برویم زمان نمایش هشت دقیقه می‌شد اما در حال حاضر با توجه به تغییرات، زمان آن ۳۰ دقیقه شده است. همچنین سعی کردیم سالن را متناسب با نمایش و عوامل آن انتخاب کنیم. و این در واقع این اولین تجربه کارگردانی من است که نمایش از لحاظ دکور و عوامل با کمترین قیمت روی صحنه رفته است.

نمایش «یکشنبه» از ۲۲ تا ۳۱ شهریورماه هر روز ساعت ۱۸:۳۰ در مرکز آفرینش منشور هنر (سالن استاد فنی‌زاده) روی صحنه می‌رود. مصطفی ملکی، بیتا مختاری و سپیده لاریجانی بازیگران این نمایش هستند.

را یا سخنی را از جایی به جای دیگر می‌برد حال آنکه «بو» برای جابه‌جایی نیازی به کسی ندارد و خود به خود جابه‌جا می‌شود. بنابراین دوست بزرگوار بنده باید به جای عبارت صد در صد غلط «انتقال بو» می‌نوشت: «سرایت بو»، بله، به همین سادگی. بو سرایت می‌کند و نیازی به انتقال ندارد.

ما برای درست‌نویسی علاوه بر آگاهی از اصول اولیه و ابتدای دستور زبان باید به معانی واژه‌ها نیز توجه کنیم تا بدانیم هر واژه را کجا باید به کار برد و کجا نباید. دکتر سسمیعی گیلانی که عمر خود را بر سر زبان فارسی نهاده است معتقد است: «از میان تعابیری که برای بیان مقصود به ذهن نویسنده می‌رسد، آن باید اختیار شود که هم روشن‌تر و رساتر و هم مقتضی موقع و مقام و وزن و اعتبار و سبک باشد. به‌خصوص، در انتخاب صفت و قید باید مواظب بود که بر موصوف و عمل فعل چیزی بیفزاید و حسوو بی‌نقش نباشد یا، در اثر تکرار، بار معنایی آن ضعیف نشده باشد که تعبیر را متبدل سازد…».

کاری به کار اغلاط دستوری و مشکلات زبانی این دو خط نوشته ندارم. امروز می‌خواهم به اشتباهاتی اشاره کنم که پیش از آنکه نوشتن را بیآغازیم در ذهن ما رخ می‌دهند. ما معمولاً به معنای دقیق واژه‌ها توجه نمی‌کنیم. متن فوق را از آن جهت ذکر اینجا ذکر کردم تا یکی از مصادیق این بی‌توجهی را با هم از نظر بگذرانیم. به عبارت «انتقال بو» در متن فوق دقت کنید! در بدو امر به نظر نمی‌رسد این عبارت مشکلی داشته باشد، اما مشکل دارد: آن هم از نوع اساسی‌اش! چرا؟ عرض می‌کنم.

«بو» را نمی‌توان انتقال داد. انتقال از ریشه «نقل» به معنی جابه‌جایی است. حرف و سخن را می‌توان نقل کرد، اشیاء را می‌توان انتقال داد اما بو را چگونه می‌توان انتقال داد؟ آیا «بو» را می‌توان توی جبهه گذاشت و از یک طبقه ساختمان به طبقه‌ای دیگر برد؟ مسلماً خیر. پس چرا ما هنگام نوشتن به این امر بدیهی توجه نمی‌کنیم؟ چون از ابتدا به معنی واژه انتقال، بوی چه بوده‌ایم. حواسمان را به این جمع نکرده‌ایم که انتقال، نیازمند فاعلی است که چیزی